

نویسنده: مری بویس

مترجم: علیرضا طبرستانی

اصطلاح مردم اوستایی در این گزارش از سویی بر قبیله‌ی خود زردشت به همراه قبیله‌ی کی ویشتاب (پشتیبان زردشت) اطلاق می‌شود و از سوی دیگر بر مردمان باشنده در ایران خاوری که اگرچه گویش "اوستایی" نداشتند اما "اوستایی" بودند بدین معنا که در انتقال و تا اندازه‌ای در سرایش این متون مقدس انباز بودند. برپایه‌ی شواهد زبان‌شناسی متن‌های پسین‌تر از این مجموعه، شاید در دوره‌ی پادشاهی هخامنشی به سنت انتقال شفاهی سپرده شدند، از این رو این متن‌ها از فراز یک دوره‌ی نسبتاً بلند، شرایط اجتماعی را گاه با درهم آمیختگی دوره‌های گوناگون بازتاب می‌دهند. تنها گاهان زردشت که از زمان سرایش‌اش درست به یاد سپرده شده بود، شواهدی برای یک دوره و جای مشخص به دست می‌دهد، اما چون این متن تنها بخش کوچکی از مجموعه متون را دربرمی‌گیرد معمولاً در سایه‌ی داده‌های با فراوانی بیشتر اوستای نو تفسیر می‌گردد.

گیگر^۲ در قرن نوزدهم بازتاب جامعه‌ی اوستایی کهن در گاهان را بررسی کرد و آن را جامعه‌ی کهن ابتدایی یافت که بنا بر ذات خود به دو گروه بخش می‌شد: روحانیان و دیگر مردمان، با این وصف که "هر روستایی ... هم زمان جنگجو بود و به هنگام تهدید دشمن آمادگی داشت از دارایی‌اش دفاع کند"^۳. پژوهش‌های زبان‌شناسی بعدی روشن کرد که این "دیگر مردمان" نه روستاییان کشاورز که در حقیقت شبانان رهمدار بودند که زردشت درباره‌ی آنها واژگان "شبان، نگهبان رمه" (vāstrya, vastar,) vastrya fšuyant را بکار می‌برد.

باستان‌شناسان نشان دادند در استپ‌های آسیای مرکزی (که خاستگاه قبایل پیش-هندوایرانی پنداشته می‌شود) تا هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در کنار یک زندگی شبانی چند رمگی (شامل گاو و گوسفند و بز و شتر و اسب)، کشاورزی نیز کمابیش رواج داشته است؛ از این رو قبایل هندوایرانی همواره با قبایلی از شرق آفریقا سنجیده می‌شوند که آنها نیز اقتصاد شبانی چند رمگی دارند و برای آنها نیز گاو دارای ارزش

^۱ <http://www.iranicaonline.org/articles/avestan-people>

^۲ Wilhelm Geiger

^۳ *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times*, tr. D. P. Sanjana, London, 1886,

اجتماعی و حتی دینی بی‌همتا است.^۴ این قبایل آفریقایی نیز همانگونه به دو گروه اجتماعی بخش می‌شوند: روحانیان و شبانان جنگجو. اما مردم اوستایی نو سه طبقه‌ی اجتماعی را از هم بازمی‌شناختند: روحانیان، جنگجویان و کشاورزان رهمدار (vastryō.fšuyant, raṭhaēštar, āṭhravan)؛ پس در پی آن تلاش شد این الگوی روشن و تا اندازه‌ی زیادی نظام یافته به جامعه‌ی اوستایی کهن نیز کشانده شود، به طور مشخص با فرض اینکه واژه‌ی "نار" مرد" گویا از سوی زردشت در جایگاهی (Y.28.8) برای مفهوم "گرد، دلیر" بکار رفته، پس می‌تواند به گونه‌ی خاص در حالت جمع معنای "جنگجویان" دهد (Y.48.10، سنج Y.40.3) و این چنین عنوان یک طبقه باشد.^۵ ژرژ دومزیل در سال ۱۹۳۰ این نظریه را مطرح کرد که طبقات سه‌گانه‌ی جامعه‌ی اوستایی کهن و ودایی با وجود نامگذاری یکسر متفاوت (ودایی brahmām, kṣatriya, vaiśya) ریشه‌ی مشترک پیش-هندوایرانی داشته‌اند.^۶ از این رو جامعه‌ی گاهانی باید با همان بخش‌بندی اگرچه با نامگذاری متفاوت شناخته شود. ادگار چالز پلوم^۷ در مقابل مدعی بود که بی‌طبقه بودن جامعه ویژگی عمومی مردمان هندواروپایی در دوره‌ی شبانی بوده است: پایگان‌سازی سه کارکردی جامعه ... باید برپایه‌ی تحولات در-زمانی همچون بخشی از فرایند پویای پیشرفت نگرسته شود ... در جامعه‌ی شبانی کهن‌تر، ما بیشتر با گروه‌های نژادی بی‌رده روبرو هستیم. هنگامی که اجتماع بزرگ و چندگانه می‌شود، خانواده‌ی گسترش-یافته به دلایل اقتصادی "سرریز" می‌شود؛ حرکت برای برپایی باشگاهی نو به دگرگونی‌های اجتماعی بنیادین با گروه‌های نژادی رده‌دار و فرایند ویژه‌شدن پیشه‌های تمام وقت کشیده می‌شود.^۸ گویا جامعه‌ی گاهانی در واقع هنوز جامعه‌ی ایرانی باستان را در مرحله‌ی شبانی آن بازتاب می‌دهد، و اجتماع "رمگان و مردمان" (pasu vira, 45.9, Y.31.15) را در حال ازسرگذراندن دگرگونی‌های سخت، اما نه هنوز ناچار به "سرریز" شدنی که با مهاجرت‌های بزرگی از استپ‌ها بسوی جنوب به ایران شناسایی می‌شود که مایه‌ی تحولات بعدی طبقات اجتماعی شدند (به مانند تحولات همسو اما مستقل در هند ودایی).

در گاهان مقام موبد اغلب با عنوان کرپن (karapan) خوانده می‌شود که عموماً برای معرفی موبدانی با کارهای عادی روزمره بکار می‌رفته است که یزش‌ها را برگزار می‌کردند و از سوی زردشت نکوهش می‌

^۴ see B. Lincoln, *Priests, Warriors and Cattle*, University of California Press, 1981, pp. 13ff. with nn. 38-40 for earlier studies

^۵ see C. Bartholomae, *AirWb.*, col. 1048; E. Benveniste, "Les classes sociales dans la tradition avestique," *JA*, 1932, p. 122; contra, M. Boyce, "The Bipartite Society of the Ancient Iranians," in *Societies and Languages of the Ancient Near East: Studies in* pp. 33-34; -Honour of I. M. Diakonoff, ed. M. A. Dandamayev et al., Warminster, 1982,

J. Narten, *Der Yasna Haptanhāiti*, Wiesbaden, 1986, pp. 276-79.
^۶ "La préhistoire indo-iranienne des castes," *JA*, 1930, pp. 109-30

^۷ Edgar Charles Polomé

^۸ "Indo-European Culture, with Special Attention to Religion," in E. C. Polomé, ed., *The Indo-Europeans in the Fourth and Third Millennia*, Michigan, 1982, p. 170

شدند (شاید چون آنها با آموزه‌هایش دشمن بودند و از آنها بی پشتیبانی می‌کردند که او دروندشان می‌خواند)؛ یکبار واژه‌ی زوتر (zaotar) برای موبد بلندپایه یاد می‌شود (Y.33.6)؛ و بیشتر واژه‌ی مانثرن (maθran) برای کسی که واژگان مینوی را بازگو می‌کند. اوسیج (usig) نیز تنها یک بار در گاهان آمده است (نک پایین). شاهدی در دست نیست که نشان دهد مقام موبد موروثی بوده است؛ اما گاهان بر شعر دینی و ماهرانه و عالمانه و به لحاظ فن شعر پیچیده گواهی می‌دهد که آموختن‌اش آشکارا نیازمند سال‌ها آموزش بود (سرایش گسترده‌ی شعر شفاهی غیردینی نیز می‌تواند از اشاره به مایه‌های حماسی باستان در اوستای نو انگاشته شود).

گاهان دو گروه واژگانی برای طبقات اجتماعی دارد. یکی "خانواده" (xvaētu)، "انجمن" (vərəzēna)، "خاندان" (airyaman) (Y.32.1; 33.3; 46.1; 49.7) (تلاش‌ها برای یکی پنداشتن این گروه با گروه اوستایی نو vāstryō.fšuyant raθaēštar, āθravan از سوی بنویست بخوبی رد شده است)⁹ گروه دیگر "خانه" (dēmāna)، "خانمان" (vīs)، "آبادی" (šōiθra)، "سرزمین" (dahyu) (Y.31.18، سنج 46.4، Y.31.16). این واژه‌ی آخری شاید ناحیه‌ای را مشخص می‌کند که خاندان‌های خویشاوند در آن می‌زیستند یا بر آن جابجا می‌شدند. هیچ اشاره‌ای به شهرها یا امور بازرگانی در این متون دیده نمی‌شود. مزد برای خدمات با چارپایان پرداخت می‌شد (سنج Y.44.18; Y 46.19). بر ارزش خانواده و پیوندهای اجتماعی بویژه در Y.53.4 تاکید می‌شود، آنجا که پیامبر دخترش را پند می‌کند در ازدواج نه تنها پدر و همسر را بلکه "شبانان و خانواده" (vāstryaēibiiō atcā xvaētaouuē) را نیز یاری دهد؛ و در Y.46.1، آنجا که او از بیرون شدن‌اش از "خانواده و خاندان" (xvaētōuš airyamanascā) گله دارد. به وجود مجموعه دادها (-dāta) که احتمالاً هم کنش‌های فردی و هم جمعی را سامان می‌داد، آشکارا در Y.51.14 اشاره می‌شود؛ و زردشت پیوسته از مفاهیم داوری، بزهکاری و کیفر سود می‌برد، و گاه نیز در اینجا آزمون ور با آتش و فلز گداخته را پیش می‌کشد (Y.30.7; 31.3, 19; 43.4; 47.6; 51.9).

آن بدترین شکل بزهکاری که زردشت در اندیشه داشت گویا تاخت آوردن "مردم کشان، تباهگران مردم"، بر "خانمان‌های مانش" بود (Y.53.8؛ سنج Y.48.10). این ستمگران تازنده بر شبانان اشون (-ašauuan) از سوی "خشم" (aēšma-) رهبری می‌شدند (Y.29.1; 30.6; 48.7)؛ و جز کشتار مردمان آنها دزد هم بودند (Y.32.14)، و از همه مهم‌تر رمگان را آسیب می‌زدند و مایه‌ی تباهی‌شان می‌شدند (برای نمونه Y.29.1. 51.14). آنها زیر فرمان "شهرباران بد" (-dušəxšaθra) (Y.48.10) هستند، سرورانی اهریمنی که خودشان اشونان را تاراج می‌کردند

⁹ Benveniste, art. cit., pp. 121-22.

(Y.30.11)؛ و از سوی موبدان — کرین و اوسیج — پشتیبانی می‌شدند (Y.44.20). لقب اوسیج احتمالاً برای برگزارکنندگان یزش‌های ویژه برای کامیابی‌های جنگی بکار می‌رفت، سنج ودایی *ušij* که شاید از تاراج‌ها نیز بهره‌ای داشتند. زردشت برای خود تاراجگران (که گویا آنها هم ایرانی بودند) واژه-ی ویژه‌ای بکار نمی‌برد، اما آنها را با واژگانی چون "او که شبان نیست" (Y.31.10, *avāstrya*)، "او که رمه‌دار نیست" (Y.49.4, *afšuyant*) با بار معنایی منفی معرفی می‌کند، و گویا آنها را کسانی می‌داند که از سامان اجتماعی پذیرفته جدا شده و به زندگی بی‌باکانه بر تاراج روی آورده بودند (Y.31.15). این امر نشان می‌دهد که برای مردم گاهانی چنین تاخت و تازهایی پدیده‌ای تازه بود و سرپیچی از شیوه‌های مرسوم.

کهن‌ترین اشاره‌ی احتمالی به این دگرگونی اجتماعی در بهره‌گیری زردشت از استعاره‌ی اسبان "لگام کرده" در آوردِ گردونه‌رانی (Y.50.7, *raivā*، سنج Y.30.10) و گردونه‌ران (Y.50.6, *raivā*) دیده می‌شود. گردونه‌ی اسب در خاور نزدیک در آغاز هزاره‌ی دوم پیش از میلاد پیدا شد^{۱۱} و از آن زمان به دستِ مردمان گوناگونِ باشنده‌ی آنجا از جمله اشراف‌زادگان هندوآریایی میتانی گسترش یافت و اینگونه بلندپایگان گردونه‌ران بگونه‌ی فراگیر با عنوان *maryanni/maryannu* شناخته می‌شدند. فریدریش کارل آندرئاس به پیوند احتمالی این واژه با واژه‌ی ودایی *márya* با معنای اولیه‌ی "جوان" اشاره کرد^{۱۲} و بر سر اینکه آیا این واژه‌ی میتانی در واقع حالتِ رایج جمعِ هندوآریایی *máryān* است با پسوندی از زبان هوری و یا واژه‌ای است یکسره هوری که تصادفاً با واژه‌ی *márya* در شکل و معنا همانند است، بحث‌های فراوان شد.^{۱۳} یکی از معانی ویژه‌ی واژه‌ی ودایی *márya* و واژه‌ی اوستایی هم‌ریشه‌ی آن *mairya*، "جنگجو" بود، و این معنا شاید پیشتر به واژه‌ی پیش-هندوایرانی **marya* افزوده شده بود. *márya* ودایی همچون جنگجویی بر گردونه سوار بود؛^{۱۴} و این امر احتمالاً برای واژه‌ی اوستایی *franrasyan* ("افراسیاب" که پیش از زردشت می‌زیست) و *arəjat.aspa* ("ارجاسب" که هم‌دوره-ی زردشت بود) نیز معتبر بود که هر دو سرداران جنگجویی بودند که *mairya* همواره همچون عنوانی برای آنها بکار می‌رفت. پیش از آنکه عصرِ مفرغ به استپ‌های آسیا برسد (از حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد)، *márya/mairya*ها یعنی شبانانِ جوانِ جنگجو ناگزیر پیاده و با سلاح‌های کهنِ شبانانِ شکارچی می‌جنگیدند: چماق، فلاخن، تیر و کمان. با سلاح‌های مفرغی کاراتر و گران‌تر و نیز گردونه‌های پرهزینه

^{۱۱} see Lincoln, op. cit., pp. 61-62

^{۱۲} see M. A. Littauer and J. H. Crouwel, "Wheeled Vehicles and Ridden Animals in the Ancient Near East," in *HO VII.1.2.B.1*, Leiden, 1979, pp. 51ff.

^{۱۳} see apud H. Winckler, *OLZ*, 1910, p. 291 with n. 1

^{۱۴} see Littauer and Crouwel, op. cit., pp. 68-71 with n. 93 for the literature

^{۱۵} see W.F. Albright, "Mitannian Maryannu, "chariot-warrior". . . ." *Archiv für Orientforschung*, 1931, p. 220; S. Wikander, *Der arische Männerbund*, Lund, 1938, pp. 22ff.

(که پویایی بیشتری به همراه می‌آورد) انقلابی اجتماعی در استپ‌ها پدید آمد. کهن‌ترین گردونه‌های شناخته شده در این ناحیه، "نه دیرتر از ۱۵۰۰ پیش از میلاد"، در گورهای متعلق به تمدن سین-تشته^{۱۵}، در ناحیه‌ی چلیابینسک^{۱۶} در کناره‌ی شرقی کوه‌های اورال پیدا شدند.^{۱۷} کاوشگران بر شناسایی جامعه‌ی سین-تشته (که با رمه‌داری به همراه کشاورزی محدود روزگار می‌گذرانند) بعنوان اقوام ایرانی دلایلی چند یافته‌اند؛ و گوناگونی در شیوه‌ی برخورد با مردار در این تمدن دیده می‌شود (یعنی هم بخاک سپردن مردار و هم در خاک کردن تنها استخوان‌ها پس از جدا ساختن از مردار) که نشان از باورهای گوناگون درباره‌ی جهان پس از مرگ دارد بگونه‌ای که می‌توانست بستری برای شیوه‌های نوین زردشت فراهم آورد. همچنین در این تمدن هیچ نشانی از بخش‌بندی‌های طبقاتی دیده نمی‌شود. در خانمان‌های هم‌بسته تنها خانه‌های بزرگ اشتراکی بود و در گورستان گورهای یک گونه‌ی خاک‌سپاری برای همگان به یک شکل کنده می‌شد. حضور گردونه‌هایی در چهار گور نشان می‌دهد که کسانی با دارایی و سرمایه برای به دست آوردن و نگه داشتن چنین گردونه‌هایی ویژه می‌شده‌اند؛ اما آنها گویا بیشتر گروه سرپرست جامعه‌ی هنوز در بنیاد خود همگون بودند. اما گاهان نشان می‌دهد که به آرامی mairyaها (شاید برخی از آنها جنگجویان مزدور برگشته از جنگ‌های خاور نزدیک)^{۱۸} بیشتر و بیشتر گردونه و سلاح‌های مفرغی تازه فراهم کردند و به جنگ‌سالاران، dušəxšaθra ی اشاره شده در Y.48.10، پیوستند و به گذران زندگی با تاراج مردمان خود روی آوردند. اینگونه گویا شرایط برای عصر پهلوانی ایران فراهم می‌گردد که همانند دیگر جاها، سوبه‌ی تاریک و بی رحم نیز داشت. سرانجام بسیاری از قبایل ایرانی که برخی از آنها بی‌گمان بیچیز شده بودند (گویا این دوره با دوره‌ی خشکسالی در استپ‌ها نیز همراه بود)^{۱۹}، احتمالاً از حدود ۱۲۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد "سرریز شدند" و بسوی جنوب به ایران روانه گشتند.

از گذر این رویدادها جامعه‌ی "اوستایی نو"ی ستاینده‌ی جنگ پدیدار گشت. موبدان سراینده خود ایزدان را به گردونه‌های جنگی آراستند و پیوسته از آنها یاری در نبرد جستند؛ و اینگونه mairyaهای گردونه-سوار چیرگی اجتماعی خود را بنیاد نهادند. واژه‌ای نو برای این جنگجویان تازه جعل گردید، raθaēštar "او که بر گردونه می‌ایستد"، و جایگزین واژه‌ی mairya "جنگجو" شد، همانگونه که واژه‌ی ودایی ksatriya جایگزین márya (هر دو واژه‌ی mairya و márya با این معنا تنها در قالب کاربردهای معینی بازماند). این داده‌ها برای ویکاندر^{۲۰} نامفهوم بود^{۲۱} زیرا که او پژوهش‌اش درباره‌ی

^{۱۵} Sintashta

^{۱۶} Chelyabinsk

^{۱۷} see V. F. Gening, "Le champ funéraire de Sintashta et le problème des anciennes tribus indo-iranniennes," *Sovetskaya Arkheologiya*, 1977, 4, pp. 53-75, with French summary.

^{۱۸} cf. H. M. Chadwick, *The Heroic Age*, Cambridge, 1911, pp. 444ff

^{۱۹} see H. H. Lamb, *Climate, History and the Modern World*, London, 1982, pp. 132-40

^{۲۰} Stig Wikander

^{۲۱} op. cit.

mairya/márya را به تلاش برای بنیاد نهادن جمعیت فرضی هندوایرانی، "Männerbund" محدود کرد. او از یک سو گاهان (زیرا واژه‌ی mairya در آن نیامده بود) و از سوی دیگر شواهد باستان‌شناسی را نادیده گرفت؛ و جامعه‌ی ایرانی را جامعه‌ی ایستا، با پیرنگ ساده‌ای از شرایط عصر مفرغ در آغاز هزاره‌ی دوم دانست و (به همراه دیگران) چنین پنداشت که آن زمان هم طبقه‌ی جنگجو وجود داشته است. راه او را لینکلن^{۲۲} دنبال کرد.^{۲۳} بسیاری از یافته‌های این دو از سوی نیولی^{۲۴} پذیرفته شد.^{۲۵} او کوشید زمان زردشت را در ایران خاوری در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد، یعنی پس از مهاجرت‌های گسترده‌ی ایرانیان بنهد و برای همین باز میان جامعه‌ی اوستایی کهن و اوستایی نو هیچ مرزی نگذاشت؛^{۲۶} اما جدای از دیگر ملاحظات، این شگفت است که در دوران یاد شده مهاجران ایرانی بی‌رحمانه یکدیگر را تاراج می‌کردند بجای آنکه بر مردمان بیگانه‌ای چیرگی جویند که بر سر راه خویش می‌یافتند.

در گاهان سیمای زنان در اجتماع وابسته به مردانی (پدر، همسر) است که آنها را سرپرستی می‌کنند (Y.53.4)، اما در جهان مینوی آنها با مردان برابر شمرده می‌شوند (Y.46.10). مردم اوستایی آیین تشریفی داشتند که در روزگاران پیش‌زردشتی احتمالا تنها بر پسران به نشان گذر به زندگی مردانه واجب بود و در آن زمان همان اندازه اجتماعی بود که دینی.^{۲۷} در دین زردشتی این آیین ذاتا دینی است و از این رو برای هر دو جنس برگزار می‌شود. به این مطلب نخست در اوستای نو اشاره رفته است، اما منطقی می‌نماید کهن‌تر از آن پنداشته شود. این آیین در سن ۱۵ سالگی جوان برگزار می‌شد (Vd. 18.54, 58-59) که سنی آرمانی بشمار می‌آمد (برای نمونه سنج Y.9.5; Yt.8.13)؛ و در اساس پوشاندن کمر بند دینی "کستی" (aiβyānhana-) بر داوخواه بود که از آن پس باید او روز و شب بسته‌اش دارد و تنها به هنگام نماز در زمان‌های نهاده بگشاید و بازبندد. این آیین میان موبدان و دیگر مردمان از هر دو طبقه‌ی اجتماعی اوستایی نو مرسوم بود (ویکندر نتوانست بر فرضیه‌ی آیین تشریفی جداگانه برای طبقه‌ی "جنگجو" شاهده‌ی ارائه دهد)^{۲۸}؛ و این خود گواهی است افزون‌تر بر همگونی جامعه‌ی اوستایی کهن. گویا در آن جامعه پیوند زناشویی در پی آیین تشریف روی می‌داد و به گونه‌ی آرمانی با بچه‌دار شدن بی‌درنگ همراه بود به گونه‌ای که هر مرد امید داشت نخستین نواده‌ی خود را پس از رسیدن به سن سی سالگی بزودی ببیند. مردم اوستایی به دودمان خود بهای بسیار می‌دادند و روان نیاکان‌شان ("فروشی")

op. cit. ^{۲۲}

For a more detailed discussion of both their works see Boyce, "Priests, Cattle and Men," *BSOAS* 50/3, 1987

Gherardo Gnoli ^{۲۴}

see *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980, index s.v. "Männerbund" ^{۲۵}

op. cit., pp. 59ff.; *De Zoroastre à Mani*, Paris, 1985, pp. 15ff ^{۲۶}

see Geiger, op. cit., I, pp. 58-59 ^{۲۷}

Wikander, op. cit., pp. 67ff ^{۲۸}

را ستایش می‌کردند و باور داشتند اگر آنها را به شایستگی یزش برند از سوی‌شان پشتیبانی می‌شوند (Yt.13.49-52).^{۲۹} چنین یزشی در خانه انجام می‌گرفت و گفته شده است نمازهای روزانه یا در خانه در برابر اجاق آتش و یا در فضای باز برگزار می‌شد. اوستا واژه‌ای برای پرستشگاه یا جایگاه آتش ندارد. یزش همگانی همراه با سور و شادمانی در جشن‌های نامنظم پراکنده در سراسر سال برگزار می‌شد که از داوری درباره‌ی نام‌های اوستایی نوی آنها ("گاهنبارها") چنین برمی‌آید که در آغاز با رویدادهای سال شبانی و کشاورزی هماهنگ بوده‌اند. این سنت که "روغن بهاره" (zaramaya- raoγna-) بهترین خوراک‌ها بود (Hāḍōxt nask 2.38)^{۳۰} آشکارا به روزگار اوستایی کهن بازمی‌گردد که پس از ناکامی‌ها در زمستان، خوشی مردمان رهمدار را در فرآورده‌های تازه‌ی دامی بازتاب می‌دهد. گویا خوراک پایه در آن زمان گوشت (pitu-) بود. سنج اصطلاح arēm-piṭβā (Y.44.5) "گاه درست پختن گوشت/خورش"، یعنی نیمروز که باز پیوند با رمگان را نشان می‌دهد.

با اینکه اوستای نو بسیاری از ویژگی‌های کهن را نگه داشته است، اما مراحل گوناگون تحول جامعه‌ی پیچیده‌تر پسین‌تر را نیز با ساختار اجتماعی و مبنای اقتصادی دیگر بازتاب می‌دهد. نواحی آشنا در ایران خاوری نام‌گذاری می‌شوند، طبقات سه گانه استوار نهاده می‌شوند، و بنیاد آنها از روی انگیزه‌ی دینی به زردشت پیوند داده می‌شود (Yt.13.88). با اینکه واژه‌ی vāstryō.fšuyant برای سومین طبقه بکار می‌رود اما اینک نمایندگان غالب آن کشاورزان هستند. بر ارزش آبیاری و زهکشی و شخم زمین، کاشت بذر و برداشت خرمن تاکید می‌شود (Vd.3.4, 23-31) چرا که همه‌ی این کارها کاهنده‌ی سترونی‌اند که در آن انگره مینو (anra mainyu) به سور می‌نشینند. اهوره مزدا اعلام می‌دارد: "مرد باید جو (yava-) بخورد" (Vd.5.20) که دگرگونی در خوراک پایه را از گوشت به نان نشان می‌دهد. در Vd.14.7-11 ابزارهای پسندیده‌ی اعضای هر طبقه گزارش می‌شود. ابزار برای vāstryō.fšuyant بیل و خیش و چرخشت است اما raṭvāēštar نیزه و تیغ دارد و بجای گردونه‌ای که از آن نام خویش برمی‌گرفت، زین و زره. جایگزینی اسب‌سواری بجای گردونه‌رانی در نبرد از قرن نهم پیش از میلاد آغاز شده بود؛ و یشت‌ها تا اندازه‌ای به raṭvāēštarهای نبرده‌سوار بازبردهایی دارد.^{۳۱} هنوز اشاره‌ای به زندگی شهری نمی‌شود اما در یک فراز پسین‌تر طبقه‌ی چهارم شناختی است که hūiti "هوتخش یا دست‌ورز" باشد (Y.19.17). این طبقه احتمالاً نه تنها آهنگران که نیز کوزه‌گران و بافندگان و همه دیگر کارگران اینک ماهر را دربرمی‌گرفت. گویا بکار بردن فلزات پیوسته افزایش می‌یابد، برای نمونه در کنار هاون سنگی سنتی (hāvana-) به هاون‌های فلزی (āyah-) نیز اشاره می‌-

^{۲۹} see further Boyce, *Zoroastrianism I*, pp. 119ff., with references

^{۳۰} شماره‌ی درست بند 2.18 Hāḍōxt nask (مترجم).

^{۳۱} see I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959, repr. 1967, pp. 69-

شود (برای نمونه Y.22.2)؛ اما پرداخت‌ها هنوز به شیوه‌ی سنتی با یگان‌هایی از چارپا شمارش می‌شود (برای نمونه Vd.9.37-38). در Vd.7.41-42 اندازه‌ی مزد برای پزشک و کاردپزشک گزارش می‌شود؛ و اینجا جانوری با نام خر (kaṵβā-) پیدا می‌شود، چارپایی جنوبی که از گذشته در استپ‌ها ناشناخته بود.

اشاراتی به یک سازمان پیچیده‌تر سیاسی که شاید در نوک‌اش گروهی از سروران بر "سرزمین‌های" (dahyu-) گوناگون نشسته‌اند در Yt.10.18,87,145 دیده می‌شود^{۳۳} و شاید پایگان همانند کوچک‌تری برای موبدان (Yt.10.115).^{۳۳} زندگی روزانه شماری از پرهیزها را همچون ابزاری برای بازپس راندن یا فروکاستن پلیدی شامل بود که بر پایه‌ی آموزه‌ی زردشتی دو بن پدید آمده بودند. یکی باج (bāj) گفتن مرتب بود؛ دیگری کشتن خرفستران (xrafstar)، جانوران زیان‌آور یا چندش‌آور، مانند ماران و وزغان و موران و کرمان (Vd.14.5-6) که از آن انگره مینو بشمار می‌آمدند. به وارونه سگ بسیار ستوده می‌شود (Vd.13.39-40, 44-49) که شاید از روزگار اوستایی کهن رمه‌داران به سگان گله وابسته بودند. همچنین دایره‌ی گسترده‌ای از داده‌های پاک‌گردانی وجود داشت (Vd.3ff). برخی از این داده‌ها از آن گونه‌ای هستند که عموماً در جوامع کهن یا ابتدایی دیده می‌شوند و می‌توان پنداشت در میان مردم اوستایی کهن وجود داشته‌اند (برای نمونه داده‌های مربوط به آلودگی از مردار یا خون ریزی). دیگر داده‌هایی که گویا در دین زردشتی شکل گرفته‌اند باز هم ابزارهایی هستند برای رویارویی با پلیدی. همچنین آیین‌هایی برای بازیابی پاک‌ی تباه شده وجود داشت که یکی از آنها آیین بس‌پرداخته‌ی برش‌نوم (barašnom) بود برای ناپاکی‌های سنگین.

برپایه‌ی دین زردشتی هر باورداری ناگزیر به ستیزی پویا با "پلیدی" (استومندی، اخلاقی، مینوی) بود اما بهترین کارزار را توانگران می‌کردند اگر که از روی داد کنش می‌ورزیدند. مرد دارا "بهتر" یعنی کاراتر شمرده می‌شد از مرد ندار و مردی که سیر خورده بود بهتر از او که روزه داشت (Vd.4.47-49) چرا که آنها برای نبرد با آنچه در جهان بد پنداشته می‌شد و نیز برای گستردن خوبی افزار و توان بیشتری داشتند. زناشویی و داشتن فرزند نیز بایسته بود^{۳۴} برای او که می‌خواست کارزاری خوب کند. از این رو مردم اوستایی نو فرزندخواه و پرتوان و استوار بودند و پشتگرم که آنها بسان پیروان زردشت از سوی ایزدان گماشته شده‌اند تا در پیشبرد جهان سهیم باشند و دلگرم که در این راه از پشتیبانی فره‌خوردارانند، آن نیروی فروآمده از آسمان که آنها را بر فراز دیگر مردمان می‌کشید (سنج (x^varənah) (Yt.19.56; Vd.19.39).

^{۳۳} see Gershevitch, op. cit., pp. 296-99

^{۳۳} with Gershevitch's commentary, op. cit., p. 265

^{۳۴} see ibid